

گفت و گو با پدر و پسر هنرمند محله لشکر

## از تعزیه خوانی اصغر آقا تا بازیگری آقا افشین

کیمیا استاد - برایش حکم فریضه «واجب» را داشته است انگار، تا همین دو سال پیش، هر جا بوده و به هر کاری که مشغول، الا وبلا باید روز عاشورا خودش را به نیشابور می‌رسانده، به ولایت اجدادی اش «چکنه» بخش سر ولایت نیشابور، لباس شمر می‌پوشیده و سپر و شمشیر دست می‌گرفته و با آن صدای کوبنده و «مخالف خوانش»، نقشش را در مراسم تعزیه اجرا می‌کرده است.

علی اصغر هنری، قدیمی محله لشکر است و سکونتش در این محدوده، مثل بسیاری دیگر از اهالی این محله، به خاطر سال‌ها خدمت در ارتش است. وقتی برای گفت و گو مقابلش می‌نشینیم، خیلی زمان نمی‌برد که بی‌می‌پریم حال و هوای دلش، همیشه محرم می‌و در سوز ارادت به سرور ش امام حسین (ع) می‌گذرد. این سوز و گداز هم برایش سال و ماه نمی‌شناسد. تا بوده همین بوده، محرم و غیر محرم. برای همین است که هر وقت خواسته است از عمر رفته هفتاد و دو ساله اش حرف بزند، سر گفتن از دو موضوع، مکث کرده، چون بغضش نگذاشته است در باره شان حرف بزند؛ یکی تعزیه خوان بودنش و دومی خدمت هشت ساله اش در جبهه.

مادر شنیدن از زندگی اش تا آنجا پیش رفتیم که این بغض مجالش را داد. افشین، تنها پسر خانواده که تحصیل کرده سینماست و ریشه و ریش به عرصه هنر را در همان تعزیه خوان بودن پدر می‌داند، در این گفت و گو حضور داشت تا تکمیل کنند روایت‌ها باشد.



### دیگر نمی‌توانم مثل قدیم پایه زمین بکوبم

دو سال است که دیگر شبیه خوانی را کنار گذاشته؛ چون هم می‌خواسته عرصه را دست جوان‌ها بدهد و هم اینکه دندان مصنوعی گذاشته و نمی‌توانسته روی کلامش مسلط باشد؛ «دو سال آخری که اجرا کردم تازه دندان‌هایم از دهان بیرون آمد و سر همین ماجرا دیدم دیگر مجاز نیستم ادامه بدهم. چند تا جوان با من همکاری می‌کردند که گفتیم بهتر است آن‌ها جلو بیایند. در این دو سال دلم تنگ شده، اما چاره‌ای نیست. دیگر نمی‌توانم مثل قدیم پایه زمین بکوبم و حرکت کنم.»

ماجرای آخرین اجراش هم، برایش متفاوت از هر سال بوده؛ به دلیل اینکه ایفاگر نقش «حر» هم بوده، در واقع ابتدا حر را اجرا کرده، بعد لباسش را عوض کرده و نقش شمر را خوانده است.

بخشی از شعرهای ترکی و قسمتی هم فارسی بوده؛ چون اهالی چکنه، ترک‌زبان هستند. او هر سال نقشش را تمرین می‌کرده است. از اول محرم تا رسیدن روز دهم، به تمرین مشغول بوده تا مبادا خطایی در خواندن پیش آید. به یاد هم ندارد که هیچ وقت تپقی زده باشد؛ «نقش من فقط یک روز بود، اما هر سال در دهه محرم تمرین می‌کردم چطور راه بروم، چطور بخوانم و چطور ابهت داشته باشم. تمرین می‌کردیم تا هر سال بهتر از سال گذشته باشد. تمرین نباشد، آدم یادش می‌رود. شعرهای ترکی را حفظ کرده بودم، ولی این اواخر که نسخه فارسی کردند، از روی متن می‌خواندم.» مکان اجرای تعزیه نیز ۵۰ قدمی مسجد بوده، وسط باغ که سکویی دارد و اهالی دور آن جمع می‌شوند.

می‌کند. برای همین است که کلامش را ادامه نمی‌دهد و فقط می‌گوید: «الان بغض گرفته، دلم می‌خواهد گریه کنم.»

### نمی‌توانم از جبهه حرف بزنم

به قول خودش در مجموع، ۳۰ سال در ارتش قدیم و ارتش جمهوری اسلامی خدمت کرده است. از سال ۴۴ وارد ارتش و سال ۷۵ هم بازنشسته شده است. از هشت سال خدمتش در جبهه، خاطرات زیادی دارد، اما چون زود بغض می‌کند و گریه، ترجیح می‌دهد حرف آنجا را به میان نیاورد، جز چند جمله کوتاه: «نمی‌توانم از جبهه حرف بزنم. هشت سال خدمت کردم و پایه‌های سرباز پیاده راه می‌رفتم با اینکه افسر مخابرات بودم.»

در مخابرات گردان ۱۱۰ پیاده تیپ ۳ مشغول بوده است. اولش سرباز و ۳۰ سال نیز در جبهه دار بوده. از همان زمانی که وارد ارتش می‌شود، به مشهد می‌آید و از سال ۶۱ با داشتن خانواده و دو فرزند، ساکن قاسم آباد می‌شود. آن زمان، محله لشکر، تنها نقطه مسکونی قاسم آباد بوده و بقیه همه بیابان بدون امکانات؛ «از منطقه که برمی‌گشتیم، می‌آمدیم سه‌راه زندان. به هر ماشین می‌گفتیم شهرک لشکر، نمی‌آورد. هشت سالی که جبهه بودم، زخم جور زندگی را می‌کشید. اصلاً نمی‌دانستم بچه‌هایم کلاس چندم هستند. آن موقع حقوقم را به شعبه بانک میدان شهدا اوری می‌کردند. زخم باید این همه راه را از اینجا که وسیله‌ای هم نبود تا مرکز شهر می‌رفت. به خاطر زحمات او بوده که حالا هر پنج بچه‌ام تحصیل کرده هستند و به خاطر داشتن چنین فرزندی خدا را شکر می‌کنم.»

هفت هشت سالگی. «برادر بزرگش در شهرستان آزادشهر در استان گلستان زندگی می‌کرده است. اصغر آقا پیش برادرش که می‌رفته، یک ماه و گاهی دو ماه می‌مانده. همان جابوده که با تعزیه خوانی استاد تعزیه خوان ایران میرزا شاهرودی آشنا می‌شود؛ «ما با میرزای شاهرودی فامیل بودیم. او پسرش نوروز علی، آن زمان در ایران خیلی معروف بودند. چند بار در گروه آن‌ها در همان آزادشهر، تعزیه خوانی کردم و این کار را یاد گرفتم.»

آن زمان هفت سالتش بوده و اولین نقشی که برای چند سال بازی کرده «محمد فرزند طوعه» بوده. بعد هم دستیار شمر شده. کمی که بزرگ‌تر شده تعزیه خوانی را در ولایت خودش چکنه شروع کرده و این بار به قالب «شمر» درآمده و برای همیشه در این نقش باقی مانده است.

### فرمانده گردان گذاشت به اجرای نقشم برسم

حالا آنچه از سال‌های دور به یادش مانده، این است که تا خودش را شناخته، تعزیه خوان بوده و روز عاشورای هر سال، موعد اجرای نقشش. حتی هشت سالی که در جبهه بوده، طوری مرخصی‌هایش را برنامه‌ریزی می‌کرده که دهه اول محرم، خودش را به چکنه برساند؛ «جبهه که بودم یک سال فرمانده گردان ماعوض شده بود. نمی‌دانست تعزیه خوانم. هر کاری کردم مرخصی بدهد تا من خود را به مراسم تعزیه خوانی دهه عاشورا برسانم، فایده نکرد و گذاشت بروم. بعدها که متوجه شد، آمد از من عذر خواهی کرد. گفت نمی‌دانستم شما شمر می‌شوی، وگرنه مخالفت نمی‌کردم.»

آن سال، در تمام عمر اصغر آقا تنها باری بوده که نتوانسته به وعده دلش وفا کند. این ماجرا به قدری اذیتش کرده که حالا وقتی حرفش می‌شود، بغض کرده و اشک، مجال ریختن پیدا

پدر اصغر آقا، خادم مسجد صاحب الزمان (عج) در چکنه بوده. این مهم‌ترین موضوعی است که حالا در ذهن پسرش مانده؛ «پدرم اسمش ابوالقاسم بود. او از اول تا به آخر عمرش، جای ریخت توی مسجد. می‌رفت و می‌آمد و کارش نظافت و پول جمع کردن و مدیریت کارهای مسجد بود.»

همین رفت و آمد و حضور پدر در مسجد، سبب می‌شود پسر هم از همان دوران کودکی، در فضایی معنوی بزرگ شود تا بعدها بشود یک پای تعزیه خوان؛ «هیچ وقت جای ریز مسجد نشدم، خیلی کم پیش آمد که این کار را بکنم، اما به سمت تعزیه خوانی رفتم، از همان

